روزنه آبی

نگاهی به نمایش طبقه هفتم

روزمرگی، از خودبیگانگی و رویاهای سرکوب شده

آینا قطبی یعقوبی

■ نمایش طبقه هفتم کاری از فرانسه یکی از نمایش‌های صحنه‌ای شرکت‌کننده در بخش بین‌الملل پانزدهمین جشنواره تئاتر دانشگاهی ایران، داستان آرزوها، حقارت‌ها و زندگی روتین شده سه کارمند و رییس‌شان در یک شرکت بزرگ مالی است. سیستمی که از آنها نظم، دیسیپلین، رفتار قراردادی و بهره‌وری بالا می‌خواهد. اما این چهار نفر که هرکدام گذشته‌ای، رویایی و زیستنی فردی دارند، در پروسه کار مداوم و در سلسله مراتب قدرت کم‌کم از بودن خویش تهی شده و ذره‌ذره از خود بیگانه می‌شوند. این روند از خودبیگانگی آنچنان قدرتمند و اجباری است که در صحنه‌ای از نمایش آنها را به کل تحت سیطره ماشین و نبرد تبلیغاتی دنیای امروز درآورده و در زیر چرخ‌های این گردش مدام له می‌کند. در پایان نمایش کارمندان بر ضد رییس که خود نیز حلقه‌ای از سلسله مراتب قدرت است، شوریده و او را برای ادامه این داستان تنها می‌گذارند.

نمایش در صحنه‌ای خالی و با تکیه بر بدن بازیگر، دیالوگ حداقلی، نور و موسیقی اجرا می‌شود. چهار بازیگر نمایش، داستان را از یک صبح که از خواب برخاسته و برای رفتن به کار آماده می‌شوند تا اتفاقات و وقایع بازار کار و بازگشت به خانه و تکرار این دور باطل، به تصویر می‌کشند. در این دور باطل کارمند، به قطعه‌ای از یک ماشین عظیم بدل می‌شود. قطعه‌ای که هر روز کارهای مشابه را بدون «لذت کار» تکرار کرده و این تکرار حتی در رفتارهای روزمره خانگی او نیز سریان می‌یابد. در حین کار، کارمند جای مشخص و ثابت و رفتار ماشینی ثابت و تکراری داشته و تنها تنوع این جریان برای او در کاهش و افزایش ضرباهنگ خلاصه می‌شود. در حقیقت همانطور که «مارکس» در باب از خودبیگانگی کار معتقد بود، کار کارمندان این نمایش نیز که در قالب پرونده‌های انتزاعی رنگارنگی است، با تمام فرآورده‌هایش از کارمندان بیگانه شده و خود به صورت کالایی مجزا درآمده است. کالایی که بر آنها فرمان رانده و همه جا دنبال‌شان می‌کند. این پرونده‌های رنگارنگ که در صحنه‌های مربوط به کار تکراری با سرعت جابه‌جا شده و حتی به سمت یکدیگر پرتاب می‌شوند، به‌خوبی تصویر انسان شی‌شده در برابر کار کالایی را به نمایش درمی‌آورند. در حقیقت کار کالا شده، کارمندان را نیز به کالا بدل می‌کند و این کالاهای تازه یا انسان‌های «شی شده» در روند بازار تازه، رقابت نفس‌گیر و از پیش باخته‌ای را آغاز می‌کنند. رقابتی که آنهایی را که توان کمتر یا قدرت تطبیق پایین‌تری دارند به راحتی می‌بلعد. این اتفاق نیز به خوبی در افسردگی مداوم یکی از کارمندان، تحقیر شدن کارمند احساساتی، رویاهای دست‌نیافتنی کارمند جاه‌طلب و حتی زندگی خالی از عشق رییس، بازتاب می‌یابد.

عمده تکنیک اجرایی این نمایش میم است و بازیگران، وقایع و رویدادها را در قالب میم‌هایی متنوع و گاه قدرتمند تصویر می‌کنند. چهار پرسوناژ نمایش که سه مرد کارمند و یک زن رییس هستند، هرکدام کاراکتری پرداخت شده و متفاوت از دیگری با رویاها و شیوه زندگی ویژه خود را دارند و این تفکیک کاراکترها در ضرباهنگ بازی آنها، لباس به دقت انتخاب شده (به خصوص لباس مردان) و نقش آنها در داستان، کاملا مشهود است. البته همه بازیگران در استفاده از بدن و به کارگیری تکنیک‌های میم موفق نیستند و این تفاوت سطح اجرایی به خوبی در صحنه اول نمایش به چشم می‌آید. صحنه‌ای که هرچند ایده‌ای قوی دارد اما بازیگران به غیر از یکی (مردی که از همه بلندتر است)، میم کاملا متوسطی را اجرا می‌کنند. نمایش یک اجرای مستمر است که تفکیک صحنه‌هایش را در روند داستان به نرمی حل کرده و هیچ مزاحمتی برای تماشاچی از خلال پاساژهای تغییر صحنه ایجاد نمی‌کند و این یکی از نقاط قوت نمایش است. با این‌حال در میانه اجرا گاه با تغییر نور یکی از پرسوناژها به زیر ذره‌بین دانای کل رفته و با روایت او معرفی می‌شود. این معارفه دلیل چندان مشخصی ندارد. چرا که تمامی کاراکترها به‌خوبی و از خلال نوع رفتار و لباس‌هایشان به مخاطب معرفی شده‌اند و این صحنه‌های معارفه به غیرمعارفه کاراکتر افسرده نمایش که دانای کل درباره‌اش هیچ نمی‌گوید، بیشتر توضیح واضحات است. از دیگر نقاط مثبت اجرا می‌توان به تکنیک فست‌فوروارد بازی‌ها به‌خصوص در حرف زدن، تصویر کردن رویاهای کارمندان و صحنه درخشانی اشاره کرد که چهار پرسوناژ ایستاده در کنار هم با اجرایی پرسرعت دور باطل خواب، بیداری، کار، بازگشت به خانه و از نو خواب را با ضرباهنگ قرص‌های اعصابی که می‌خورند، تصویر می‌کنند.

طبقه هفتم نمایشی درباره انسان امروز است. انسانی که در چرخه تکراری و سیزیفوار کار سرمایه‌داری چنان غرق شده که دیگر حتی آرزوهایش را از یاد می‌برد. اجرایی که با وجود ضعف‌های تکنیکی در اجرای میم‌ها و داشتن حواشی گاه زاید و همچنین تکرار صحنه‌های گاه کشدار، به دیدنش می‌ارزد.

عکس: رضا معطریان، ایران تئاتر

«حمیدرضا آذرنگ» کارگردان «دو لیتر در دو لیتر صلح»:

شاید مسیرمان غلط باشد

رضا آشفته

نمایش «دو لیتر در دو لیتر صلح» نوشته و کار حمیدرضا آذرنگ، با بازی الهام کردا، سهیلا صالحی، رامین سیاردشتی و فرزین صابونی در تالار چهارسو اجرا شد؛ نمایشی ضدجنگ که ببیانش استقرار نوعی صلح دایم در تمام دنیاست؛ چیزی که تقریبا ناممکن است و این خود فضا را فانتزی و غیرمتعارف می‌کند؛ نمایشی که در آن بهرام شاه‌محمدلو و راضیه برومند نقش‌خوان‌های آن بودند. دو لیتر در دو لیتر صلح در تمام دنیا خواهان دارد چرا که ما را نسبت به جنگ واکسینه می‌کند که این پدیده پلید را تحت هر شرایطی از زندگی خود دور کنیم.

حمیدرضا آذرنگ را ما بیشتر با متون کلام‌محور می‌شناسیم، اما در اینجا کلام هم هست اما به شکل غیرمتعارفش، چگونه شد که به سمت نوشتن دو لیتر در دو لیتر صلح‌رفتید؟

قصه برمی‌گردد به نمایش «دو متر در دو متر جنگ» که نوشتم و دادم «نیما دهقان» کار کرد. بعد از آن تصمیم گرفتم یک سه‌گانه در دل این اتفاقات جنگی بیفتد. بعدش ببینیم حالا با گذر از مراحلی که تاثیرات جنگ را بعد از آن می‌بینیم، چه از همه اینها منتج می‌شود. غرض این بود که سه‌گانه باشد که رسیدم به «دو لیتر در دو لیتر صلح». سال بعد «دو متر در دو متر جنگ» را نوشتم و در جشنواره رد شد به این دلیل که می‌گفتند این اصلا نمایشنامه نیست. سمت و سویی که در این متن گرفتم بیشتر عالم نشانه‌ها بود و اشاره‌ها. به دلیل اینکه موقعیت جنگ را یک فانتزی موحش می‌دیدم. یک کارتون می‌دیدم؛ در عین حال که آدم می‌خندد، می‌گرید. بیشتر ذهنیتم این بود که این فانتزی بودن و انیمیشن بودن موقعیت‌های جنگی را نشان بدهم. با توجه به اینکه شرایط جنگ همیشه خاص است، می‌تواند خاص یک ملت نباشد. می‌تواند با یک تفکر شروع بشود و یک نفر آغازکننده یک جنگ جمعی باشد که تاثیرات خود را دارد. یک فانتزی در دل موقعیت بود که مرا به این سو سوق داد. «دو لیتر در دو لیتر» را نوشتم و از همان روزهای اول نگاه فانتزی را در اجرا مدنظر داشتم. این پیشنهاد خود متن بود. بعد گذشت. سال گذشته این را کار کردیم. دو اجرا در ارمنستان رفتیم، به زبان ارمنی. می‌خواستم آزمون و خطا بکنم که چقدر در جذب مخاطب خارجی موفقم.

قبل از جشنواره فجر؟

بله. دو تا اجرا با هزینه شخصی تهیه‌کننده‌ام. تمام هنرمندان و منتقدان، آن را که دیدند گفتند انگار یک نویسنده ارمنی این را برایمان نوشته باشد. خوشحال شدم نه از بابت اینکه آنها ارتباط گرفتند. از بابت اینکه حرفی را که می‌خواستم بزنم فقط منتسب به جامعه خودم نیست و راجع به جنگ و تبعات آن صحبت می‌کنم، یک ذره خوشحال شدم که نمی‌روم آنجا که از خودم بگویم. بعد هم جشنواره فجر و حالا هم اجرای عمومی.

از همان ابتدا هم لامکان و لازمان بودن را داشتید؟

صددرصد.

آیا در بررسی چیزی هم عوض شد؟

برای جشنواره نه اما بعد از آن ممیزی شد. من اصولا به هیچ کشوری در این متن اشاره‌ای نکرده‌ام. عمد هم بود. چون نمی‌خواستم بگویم جنگ برای ما این طوری است، هشدار به آدم‌ها را که به عنوان یک هنرمند وظیفه خودم احساس می‌کردم باید انجام دهم. هیچ نشانه‌ای نداشتم که رجعتی به گذشته و جنگی که پیش‌رو داشتم، داشته باشم. برای اجرای عمومی هم با نقطه نظراتی از سوی شورای نظارت مواجه شدم. آدم‌ها در موقعیت جنگی قرار داشتند. شرایط این آدم‌ها را مدنظر داشتم. پذیرفتم هر چیزی را گفتند. ممکن است بخشی از مفهوم نمایش فعلی بنابر تصمیم دوستان شورای نظارت باشد. اما بستر کلی‌اش در آن شکل اولیه‌اش بوده است. به لحاظ نشانه‌گذاری در لباس و موقعیت‌ها و در دیالوگ‌ها هیچ رجعتی به هیچ دوره تاریخی نداشتیم ولی وقتی دیدم چنین اتفاقی باید بیفتد و چراغ‌قوه‌ای که داریم استفاده می‌کنیم، گفتند باید از حالت امروزی خارج بشود. بعد من پیشنهاد دادم که خوب است اینها شوالیه بشوند. گفتند آره! به تناسب اجرایمان که طراحی صحنه شکل مینی‌مالی داشت، این طراحی را انجام دادیم. بعد طراحی لباس و صحنه را هم تغییر دادیم و این شکلی شد.

به فضای فانتزی نزدیک‌ترشدی؟

نه! شیوه اجرا همان شیوه قبلی است فقط رفتارهایی که در آن اسلحه بوده، شده است شمشیر یا کمان. اینها را فقط تغییر دادیم. بازی‌ها همان است. قالب اثر طراحی رفتارها برای همان بود، فقط نشانه‌های زمان‌بندی‌اش را که به عقب برمی‌گشت، عوض کردیم. یک‌سری هم در متن جمله‌ها و کلمات و دیالوگ‌ها را عوض کردند که خیلی هم زیاد بود. من هم پذیرفتم که این را کم، زیاد یا تعدیل می‌کنم.

در مجموع جریان ممیزی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نمی‌خواهم بگویم فعل خوبی هست یا نه. در تمام دنیا یک نظارتی هست. اگر قرار باشد برخلاف کادرها و ایده‌ها و عقیده‌هایی که غالب بر آن جامعه‌هاست، رفتار بکنی، حتی با اعتراض جامعه عمومی مواجه می‌شود. کاری به این ندارم که این خوب است یا بد. ولی واقعا باعث خلاقیت در جاهایی از کارم شد. یعنی من کار را اجرا رفته بودم و فکر کامل شده بود و همین بود. وقتی این رفتارها را دیدم و این صحبت‌ها را شنیدم یک چیز دیگر آمد که به لحاظ دراماتیک کار را زیباتر و پخته‌تر می‌کرد و باعث شد که تغییرات‌مان پویاتر بشود.

زیاد هم تسلیم نشدید؟

چرا تسلیم که شدم اما دستم باز بود برای تکه‌هایی که دست رویش گذاشته بودند. نشانه به نشانه رفتیم جلو و حذف و تعدیل کردیم. ولی واقعا در تصاویری که داشتیم انگار تصاویرمان منسجم‌تر شد. انگار یک آغاز مجدد بود. به هر صورت من زیاد ناراحت نیستم. من ناراحتی‌ام از نگاه‌های سلیقه‌ای است که در یک جمع ارزشیابی که چهار نفر است، باید اصولی داشته باشند که در چارچوب آن حرف بزنند. وقتی می‌بینم سلایق شخصی هم در این کادر قرار می‌گیرد و از چهار منظر قضاوت می‌شوم که گاهی این نظرها همدیگر را قطع می‌کنند و موازی هم نیستند، این برخورنده است. یک کادر است به نام نظارت و ارزشیابی. باید بعد از سال‌ها روش تعیین کنیم. مثلا اگر این موارد رعایت بشود مورد بحث واقع نخواهد شد.

از همان ابتدا این شیوه اجرایی مشخص بود؟

بله، از همان روز اول. در طراحی‌ها خیلی اذیت شدم برای آنکه تمام دقتم این بوده که دو طرف هیچ‌گونه تفاوتی با هم نداشته باشند و کفه ترازو هرگز به سمتی سنگینی نکند. یکی از دلایل مهمی که صدا را از این آدم‌ها گرفتم همین بود. به دلیل اینکه چهار تُن صدای متفاوت می‌خواستیم بشنویم. فکر می‌کردم شاید مخاطب به دلیل گرایشش یه یک تن صدا، به یک سمت گرایش یابد و اصلا نمی‌خواستم آن طرف بیشتر دیده شود. برای همین صدای واحد برایشان در نظر گرفتم. حتی راجع به قد بازیگر حساس شدم که آقایان و خانم‌ها هم‌قد باشند. همه اینها برایم مهم بود که شرایط یکسانی هر دو طرف داشته باشند. در طراحی حرکات‌شان آنقدر به خودم فشار می‌آوردم که نکند یک طرف بازی‌اش زیباتر از طرف مقابل بشود.

شما گوشه‌چشمی به جنگ و مصایب خاورمیانه انداخته‌اید که الان هم دارد ما را تهدید می‌کند؟

بله، همین است! این یک هشدار به انسانیت است. من اصلا به دولتمردان کاری ندارم. دولتمردها به من ربطی ندارد. من برای جامعه انسانی باید وظیفه‌ام را انجام بدهم. من آدم سیاسی نیستم و قرار هم نیست باشم. هنر آنجایی که وارد سیاست می‌شود مسیرش به انحراف کشیده می‌شود. فرهنگ‌مان هم همین‌طور است. سیاست با هر سلیقه و مدیریتی تغییر می‌کند. قرار نیست بستر کلی یک کشور با تغییر یک سیاست تغییر بکند. با وجود اینکه صحبت از فرهنگ چندین‌ساله و آن همه قدمت می‌شود من اصلا کاری به سیاست نداشتم و نگران جامعه بشری بودم.

جنگ یکی از دغدغه‌های عمده شماست؟

من بزرگ‌شده دوره جنگم. من بهترین دوران زندگی‌ام را در جنگ سپری کردم. نمی‌گویم خط مقدم بودم، اصلا ادعایی ندارم که اسلحه در دستم بود در زمان جنگ. دوست داشتم شرایطش را داشتم که در جنگ شرکت می‌کردم. من فقط در «اندیمشک» بودم که دروازه خوزستان بود برای ورود تجهیزات و اسلحه. «صدام» هم دلش می‌خواست این دروازه هر چه زودتر بسته بشود. بمباران و موشکباران را خیلی دیدم. حتی آن اوایلش رسیده بودند به «کرخه» که صدای توپ‌هایشان را می‌شنیدیم. وحشت و بیم و هراس‌های جنگ را تجربه کرده‌ام. دیدم آدم‌های آن روز را. تکه‌تکه شدن رفیقم را دیده‌ام. ویران شدن‌ها را دیده‌ام. آن صداقت آدم‌ها را دیده‌ام که جان‌شان را می‌گذاشتند کف دست‌شان و می‌رفتند و می‌آمدند. تصاویر مهیجی را دیده‌ام که واقعا تعریف‌کردنی نیست، فقط در ذهنم است و تمام تلاشم این است که شاید بتوانم اینها را تعریف کنم. گرچه غالب کارهایم در مورد جنگ بوده ولی نه همه‌اش! این انکارناپذیر است.

این سه‌گانه ادامه دارد؟

سر این کار اذیت شدم. فکر نکنم. لااقل با وجود این شرایط نه! آدم حتی وحشت می‌کند که نگران جامعه هم باشد. پس رسالت هنرمند چه می‌شود؟ رسالت هنر چه می‌شود؟ حالا هنرمند هم هیچ! ما نیستیم. بزرگ‌ترین رسالت هنر یکی‌اش هم همین است؛ هشدارهایی که باید به جامعه داد. شاید داریم مسیر غلطی را می‌رویم. ولی من محصول شرایط جنگی‌ام. بهترین روزگارم را در آنجا گذرانده‌ام. خواهرم را در اندیمشک در جنگ از دست داده‌ام. هنوز زخمی هستم! جنگ یک آغاز و پایان واقعی دارد که با صلح یا هر چیزی پایان نمی‌گیرد. جنگی واقعا نبوده و نخواهد بود. اشتباه ما اینجاست که اینجا را پایان جنگ می‌دانیم. تازه از اینجا جنگ دیگری شروع می‌شود که شاید وحشتناک‌تر از آن جنگ واقعی باشد. برای همین است که در این کار، مفهوم مطلق صلح اصلا مدنظرم نیست. صلح فرزند جنگ است. جنگی اگر نباشد صلحی معنا پیدا نخواهد کرد. آدم‌ها در شرایط عادی دارند زندگی‌شان را می‌کنند. پایان جنگ عریان‌سازی است که ما تازه سرمان را می‌چرخانیم که ای داد ما چقدر ویران شده‌ایم. چقدر آسیب دیده‌ایم و چه کسانی را از دست داده‌ایم. چقدر جوان از دست داده‌ایم. حالا این اگر درمان و آسیب‌شناسی نشود شما ببینید چه تبعات بعدی‌ای خواهد داشت.

در این کار هم اصرار بر جنگیدن است؟

انکارناپذیر است. شما وقتی با همسایه‌ات هم دعوا می‌کنید، خودمان را نمی‌خواهیم گول بزنیم، زد و خورد می‌کنید. آن یکی دیوار او را خراب می‌کند و این یکی هم شیشه‌های دیگری را می‌شکند. در هر صورت ممکن است با پادرمیانی خیلی‌ها این دعوا تمام بشود. ولی تو وقتی نگاه می‌کنی به تخریب‌های روحی و مادی‌ای که اتفاق افتاده، آنقدر زیاد بوده که هنوز یک چیزی درونت هست. این را باید تمامش کرد. برای دیگرانی که می‌آیند و وساطت می‌کنند شاید راهکاری که بگویند شما دوستید، همسایه‌اید، هم را ببوسید و تمام کنید و بروید، درست نباشد. می‌گویم این بوسیدن ختم ماجرا نیست. اتفاق بعدی این است که ما خیلی ساده به این مساله نگاه می‌کنیم. واقعا مردم ما از جنگ هشت‌ساله که تحمیلی هم بود، آسیب خوردند. یک ذره باور کنیم، من کاری به سیاست ندارم، به مردمم دارم. جامعه را می‌گویم. پایان جنگ، به نظرم پایان جنگ نیست، خیلی با مدارا باید رفتار کرد با آدم‌هایی که از آن آتش پایشان را بیرون گذاشته‌اند. مثل داخل ماشین نشستن است، قانون فیزیک است. وقتی میل به حرکت داری، وقتی یکدفعه ترمز می‌زند، اینقدر شدتش زیاد است که سر و صورتت را به شیشه می‌کوباند. ما هشت سال جنگ سخت داشتیم، دیگران دست به دست عراق داده‌اند که ما این سنگ‌ها را وا بکنیم، ولی این پنهان‌کردنی نیست. خیلی سخت بود. باید با اینها با مسامحه و مدارا برخورد بشود. کمی آسیب‌شناسی بشود.

در این تلخی جنگ فضا را فانتزی کرده‌اید؟

واژه جنگ تلخ است. هیچ‌کس آن را نمی‌تواند کتمان کند. همه دنیا از این واژه منزجر می‌شوند. ولی وقتی در کنه جنگ می‌رویم و نگاه می‌کنیم، به این‌ور آن‌ور می‌زند و بعد ته‌اش چه هست؟ یک آدم به نام صدام ملتش را مجبور کرده که با ما بجنگد. یادم هست که در آن زمان عراق یک شبکه فارسی راه انداخته بود که در آن از اخبار بمباران‌ها می‌گفت و ما از وحشت‌مان آن را می‌دیدیم. خیلی موقع‌ها دروغ می‌گفت و فقط جنگ روانی راه می‌انداخت. که هنوز صدای آن مجری تپلش یادم هست. نمی‌دانم الان دستم به او بیفتد چه بلایی سرش می‌آورم. ما از آن موقع تن‌مان شروع می‌کرد به لرزیدن تا صدای انفجاری را بشنویم و بعد بگوییم خب زد! قصه مرگ و زندگی در این بازی بود که آیا این‌سری نوبت من است؟ ما شهر را ترک نکردیم و ماندیم. جنگ در تمام دنیا پلید است. ولی از بیرون نگاه می‌کنی ماهیت فانتزی دارد. کارتون است. یک سوال «یعنی چه» در آن هست؟ برای چه؟ چرا؟ ما مدافع بودیم ما اصلا راجع به دفاع حرفی نمی‌زنیم. در تمام دنیا دفاع مقدس است. وظیفه من است که از حریمم دفاع بکنم. اشتباه ما این است که هر موقع راجع به جنگ بد می‌گوییم فکر می‌کنیم می‌خواهیم دفاع را زیر سوال ببریم. این دو تا مقوله از هم سوا هستند.

تماشاخانه

نگاهی به دنیای موازی جنگ و صلح

سمانه احمدیان

■ نمایش «دولیتر در دولیتر صلح» به نویسندگی و کارگردانی «حمیدرضا آذرنگ» بعد از روزها سکوت نهفته در تئاتر ایران، این روزها در سالن چهارسوی تئاتر شهر در دو اجرا در روز با سالنی همیشه پر از تماشاگر به صحنه می‌رود. در این نمایش چیدمان صحنه به گونه‌ای است که در آن دو منطقه مجزا اما موازی هم طراحی شده که حایل بین آنها رودخانه‌ای است که با کاسه‌های فلزی و اطرافش با لیوان‌های فلزی طراحی شده است. صحنه با ساده‌ترین امکانات ساخته شده و یک فضای غیررئال و تا حدی فانتزی را به تصویر می‌کشد. در پشت صحنه گروه موسیقی قرار دارد که با پرده نازکی پوشانده شده‌اند و این نیز نکته‌ای است که فاصله تماشاگر را با اثر زیاد کرده و آن را به عنوان اثری بدون هیچ المان رئالیستیکی معرفی می‌کند. همچنین در دو گوشه صحنه نزدیک به جایگاه تماشاگر دو بازیگر نشسته‌اند که در ابتدا شاید حضورشان را آن‌گونه که قرار است متوجه نمی‌شویم اما نشانه‌ای هستند در همان آغاز راه از اینکه نمایش «دولیتر در دولیتر» یک نمایش کلاسیک به این معنا که دارای چارچوب‌بندی مقید به اصولی برای تحت‌تاثیر قرار دادن تماشاگر به همان معنای کلاسیکش باشد، نیست. حضور بازیگران روی صحنه با لباس‌هایی که شبیه همدیگرند اما تفاوت ظریف‌شان در رنگ‌آمیزی آن دو است، نشان از این دارد که اینها شخصیت‌هایی هستند با بسیاری ویژگی‌های مشترک و با تفاوت‌های ریزی که گاه می‌تواند به اندازه متضادی رنگ لباس‌شان تاثیرگذار باشند. همان‌طور که در ادامه این نشانه به درستی در طول نمایش بسط داده می‌شود. نورپردازی این نمایش در بیشتر صحنه‌ها چراغ‌قوه‌هایی در دست بازیگران است که در جاهایی این نور در دستان هر بازیگر معنا و نماد خاصی پیدا می‌کند که آن شخصیت باید از آن در راه شخصیت‌پردازی خود یا دیگری یا برای ایجاد یک موقعیت خاص استفاده کند. و حتی نورهایی که از اتاق فرمان روی چهره بازیگران یا موقعیت‌شان قرار می‌گیرد تراشش شبیه به همان نور چراغ‌قوه‌ای است. این نورپردازی از مهم‌ترین ریزه‌کاری‌های تمام کار است که با دقت و ظرافت پرداخت شده و البته معرف اصلی نوع فضای آمیخته با جنگ و صلحی است که آذرنگ خلق کرده است. چهار بازیگر روی صحنه دیالوگی بر زبان نمی‌آورند و جز واژه «حیف» و چند واج که با ویژگی‌های نشانه‌شناختی دقیقی پرداخت شده است هیچ نمی‌گویند.

ادامه در صفحه ۱۵

جدول ۱۵۱۰

افقی:

۱- از حکمین جنگ صفین- تکرار یک حرف ۲- کره خاکی- فضیحت و بدنامی- پایدار ماندن ۳- شیر- کالای دست اول- گرد کردن عدد- نانوا ۴- دادرسی- بی‌چیز ۵- محاکمه- دلتنگ ۶- حکمرانی- راه یافتن- تکرار حرف دوازدهم ۷- لکنت زبان- اجازه داده شده- میوه شیرین بهاری ۸- خط نابینایان- کنیه امام حسن(ع) - رسم‌کننده ۹- سنگ سبز قیمتی- کیسه پول- شاعر پاکستانی ۱۰- خالص- قاعده‌ها و اصل‌های پذیرفته شده- تو بنوش ۱۱- جست‌وجو- یاقوت سرخ ۱۲- چراغ نفتی قدیمی- گل دندان نشین ۱۳- ویران- نشانه آسیب یا بیماری- فلز سرخ- صدای بلند و واضح ۱۴- غارت کردن- رودی در کشور برزیل- پرسش ۱۵- از الفبای زبان آلمانی- داستانی از جیمز هیلتون

عمودی:

۱- زمان بی‌آغاز- از فیلسوفان بزرگ و ریاضیدان بنام قرن هفتم هجری ۲- کوسه جنوبی- تراوش کننده- شکوه، عظمت ۳- پایتخت اتریش- تاج- سوغات قمصر ۴- سه کیلو- خانم کارگاه- فتنه ۵- مقام الوهیت- مخالف خوبتر- آب تازی ۶- عنوان نظامی- شهر کوه سنگی- نقطه بیگانه ۷- از حروف مقطعه قرآن- به دست آوردن- بیماری پوستی- عضوی بین سر و تن ۸- بیماری اختلال کلیه‌ها- سوراخ کن- شهرداری قدیم ۹- ابزار آراستن موها- ماه قمری- با اهمیت- نشانه مفعولی ۱۰- روز جشن- جمع مساله- ریاضیدان نامی اتریشی ۱۱- افزایش حجم چیزی – نوعی پیراهن- عصاره میوه ۱۲- جمع شیخ- هادی- چاشنی غذا ۱۳- شهری در مازندران- جریمه، غرامت- عریان ۱۴- آب بدون املاح- از پوشاک زنانه- امر به آسودن ۱۵- خالق بر باد رفته- درد و رنج

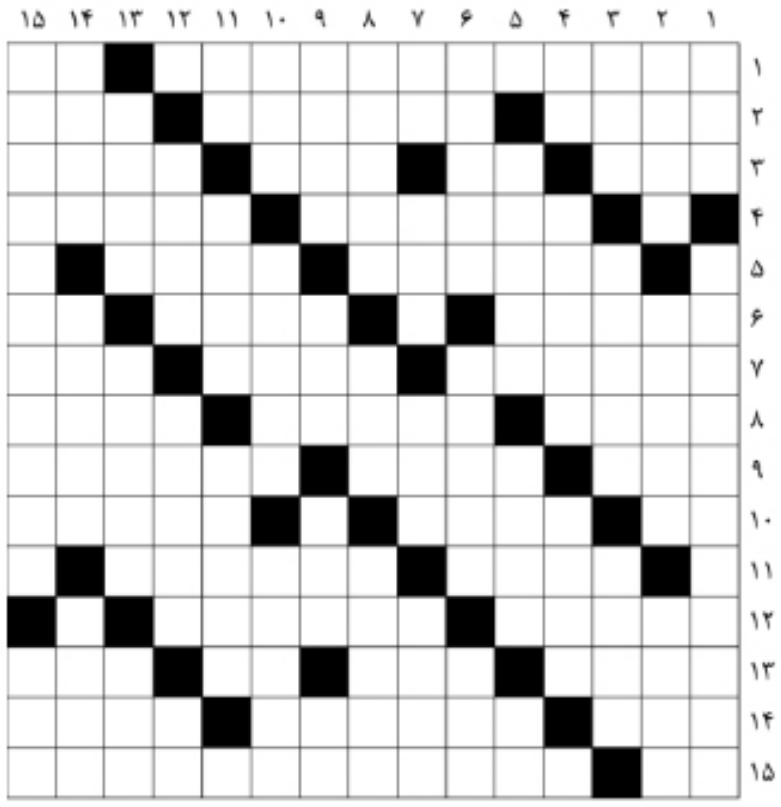

حل جدول ۱۵۰۹

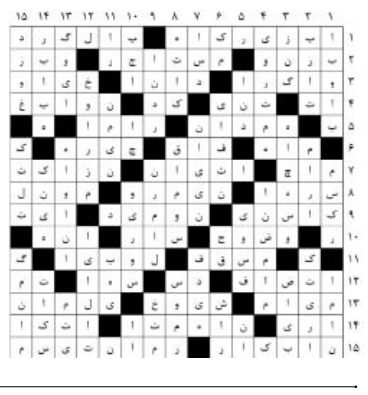

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۵۱۴

۶		۲	۵	۹		۸		
			۲	۷		۴	۱	
		۵		۸		۲	۹	
			۶	۴		۱		۷
۷	۱			۳			۲	
	۵	۹		۱	۲		۶	
			۹		۷		۳	
		۱		۶		۷	۸	
	۳	۷		۵			۴	

حل سودوکو ۵۱۳

۴	۵	۹	۷	۶	۲	۱	۸	۳
۱	۶	۸	۹	۳	۵	۷	۲	۴
۲	۳	۷	۱	۴	۸	۹	۵	۶
۹	۴	۵	۶	۲	۷	۳	۱	۸
۶	۷	۳	۸	۱	۹	۲	۴	۵
۸	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۹	۷
۷	۸	۱	۴	۹	۶	۵	۳	۲
۳	۲	۶	۵	۸	۱	۴	۷	۹
۵	۹	۴	۲	۷	۳	۸	۶	۱

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۱۶۵

	۲	۵		۶			۴	
	۸		۵	۳				
		۱	۲	۴			۸	
	۷	۲				۸		
		۴	۳		۵			
				۷		۶	۵	
		۸		۱				۷
۹								
۱	۴	۶					۹	

حل سودوکو سخت

۴	۶	۱	۷	۵	۸	۲	۹	۳
۷	۱	۵	۹	۳	۲	۶	۸	۴
۸	۲	۹	۶	۴	۱	۷	۳	۵
۱	۵	۲	۴	۸	۹	۳	۶	۷
۳	۷	۶	۱	۲	۵	۸	۴	۹
۹	۴	۸	۳	۶	۷	۱	۵	۲
۶	۸	۳	۵	۷	۴	۹	۱	۱
۲	۹	۷	۸	۱	۶	۴	۲	۶
۵	۳	۴	۲	۹	۳	۵	۷	۸